

بررسی تطبیقی_تحلیلی شخصیت پردازای حضرت یعقوب(ع) در قرآن و عهدین

(تاریخ دریافت: ۹۸/۰۹/۰۶ - تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۱۲)

فاطمه کاظم زاده^۱

فائزه اسدی^۲

چکیده

بیان قرآن کریم در مورد ویژگی‌های شخصیتی انبیا، با آنچه در عهدین نقل شده، تفاوت‌های مبنایی دارد؛ چنانکه مسائلی که در قرآن در خصوص عصمت انبیا و وحی الهی بیان می‌شود، به طور کلی با تعاریف متون مقدس متفاوت است. این مقاله بر آن است تا با بررسی تطبیقی منابع قرآن و عهدین به ترسیم ویژگی‌های اخلاقی آن حضرت بپردازد. شخصیت پردازای حضرت یعقوب به روش مستقیم و همچنین غیر مستقیم به کمک اعمال، گفت‌وگوها و توصیف حالات، نامگذاری و ویژگی روانی ایشان در قرآن و عهدین ذکر شده است. نامیدن حضرت یعقوب به اسامی مختلف نشان دهنده خصوصیات خاصی از ایشان است. از جمله ویژگی‌های شخصیتی حضرت یعقوب(ع) می‌توان به صبر و استقامت ایشان در راه دین، ارشاد قوم، آرامش و کظم غیظ ایشان اشاره کرد و نیز اثبات می‌شود که تلاش برای حفظ تدین اولاد، سرلوحه زندگی حضرت یعقوب(ع) بوده و نگرانی بابت ابتعاد احتمالی حضرت یوسف از دینداری، دلیل اصلی ناراحتی و غم ایشان در فراق فرزند محسوب می‌شود.

کلید واژه‌ها: شخصیت پردازای، حضرت یعقوب، قرآن، عهدین.

مقدمه

یهودیت، مسیحیت و اسلام از جمله ادیان ابراهیمی محسوب می‌شوند که اشتراکات فراوانی با هم دارند. این ادیان در بسیاری از دستورات و به ویژه ارکان اصلی دینداری یعنی عبادت خداوند و اعتقاد به نبوت، روز جزا آموزه‌های مشابهی دارند. هر یک از کتب مقدس این ادیان یعنی قرآن کریم، انجیل و تورات حاوی داستان‌هایی از سرگذشت پیامبران و نیز اقوام گذشته است. سرگذشت برخی از این پیامبران در هر سه کتاب قرآن، تورات و عهد عتیق بیان شده است. درباره برخی پیامبران سخن کمتری آمده و درخصوص برخی شرح مفصل‌تری داده شده است. قرآن کریم بیشتر به آن بخش از سرگذشت انبیای پیشین اشاره نموده است که مشتمل بر جنبه‌های هدایتی، تربیتی و اخلاقی هستند؛ لذا می‌توان گفت که این داستان‌ها به طور اجمال ذکر شده‌اند. برخلاف عهدین که امور کم اهمیت و جزئی مانند تاریخ حوادث، نام و جریانات سرگذشت تمام شخصیت‌های فرعی داستان‌ها را نیز به تفصیل یادآور شده‌اند. گرچه در برخی از داستان‌های قرآن تکرار

۱ - استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، (نویسنده مسوول). dr.fa.kazemzadeh@gmail.com

۲ - کارشناسی ارشد دانشکده علوم قرآنی تهران. fazeh3258@yahoo.com

دیده می‌شود ولی این تکرار بیهوده نبوده و با سیاقی متفاوت و هدفی جدید انجام پذیرفته است. توصیفاتی که در قرآن کریم برای انبیاء بکار رفته است با توصیفات تورات و عهد عتیق کاملاً متفاوت است. قرآن کریم پیامبران را بنده‌ای کامل و فرمانبر الهی و به دور از گناه و خواسته‌های نفسانی معرفی می‌کند و از آنان به بزرگی و عظمت یاد می‌کند. اما در عهد عتیق و تورات نسبت‌های ناروایی به پیامبران الهی داده شده و صدور برخی امور زشت و قبیح از انبیاء جایز دانسته است، که هیچ‌گونه سازگاری با ساحت انبیاء ندارد. حضرت یعقوب(ع) دائم البكاء بودند. اما سؤالاتی مانند اینکه آیا این ویژگی در قرآن و عهدین مورد تأکید قرار گرفته و یا دلیل این گریه‌ها چه بوده و شخصیت حقیقی این پیامبر چگونه ترسیم شده، نگارنده را برآن داشت با مقایسه داستان حضرت یعقوب(ع) در قرآن کریم، انجیل و تورات به ترسیم ویژگی‌های حقیقی ایشان بپردازد.

فهم و درک شخصیت ارائه شده برای حضرت یعقوب(ع) با توجه به نحوه سخن گفتن خداوند و حضرت یعقوب(ع) و نیز مکالماتی که میان این پیامبر با دیگر شخصیت‌های داستان از جمله پسرانش وجود دارد و همچنین گفت‌وگوی میان دیگر شخصیت‌های اصلی و فرعی داستان امکان پذیر است. عامل دیگری که در این داستان‌ها پیگیری و تحلیل می‌شود، شناخت شخصیت حضرت یعقوب(ع) بر اساس رفتار ایشان است زیرا هر شخصیتی بنابر تفکراتی که دارد رفتارهایی از خود بروز می‌دهد، که با مطالعه دقیق این رفتارها علت واقعی واکنش‌ها و تفکرات وی آشکار می‌شود. همچنین توصیفات که از سوی راوی در این داستان‌ها ارائه می‌شود زمینه شناخت قهرمان داستان را فراهم می‌کند.

این تحقیق برای بررسی و مقایسه شخصیت پردازی حضرت یعقوب(ع) در داستان‌های قرآن و عهدین از کتاب‌های مختلف تفسیر، ترجمه‌های متون مقدس و نیز مقالات نقد ادبی استفاده نموده است. در همین راستا مقالاتی همچون "الگوی شخصیت پردازی داستان‌های پیامبران الهی در قرآن کریم بر مبنای دیدگاه ریمون - کنان" از بتول اشرفی و گیتی تاکی در مجله پژوهش‌های ادبی - قرآنی و "واکاوی مؤلفه‌های روایی داستان‌های قرآن کریم" اثر علی اصغر حبیبی و همکاران در مجله پژوهش‌های میان رشته‌ای قرآن کریم، "قصه‌های قرآن از منظر شخصیت پردازی" در فصلنامه قرآن و علوم بشری از مصطفی کمالجو و عاطفه شهابی و ... نیز به موارد مشابهی پرداخته‌اند. اما تحقیق حاضر که به بررسی شخصیت حضرت یعقوب(ع) با مقایسه داستان‌های قرآن و عهدین اهتمام ورزیده، کاری جدید بوده و تا کنون پژوهشی مستقل در این خصوص انجام نشده است. این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی انجام و مواد اولیه بحث به روش کتابخانه ای جمع آوری شده است.

۱- قصه پردازی در قرآن و عهدین

داستان، بازآفرینش رویدادها و حوادث به ظاهر واقعی است. داستان و داستان‌گویی پدیده‌ای است که پیشینه آن به قدمت پیدایش زبان و گویایی آدمیزاد است آن چنان که تقریباً هیچ قوم و ملت کهنی را نمی‌توان یافت که دارای داستان‌ها و

حکایت‌های مذهبی، حماسی، اجتماعی و امثال آنها نباشد. علاقه به داستان، منحصر به طبقه و قشر خاصی از اجتماع نبوده است. از افراد پایین‌ترین قشرهای جامعه تا شاهان و امرا، از باسواد تا بیسواد، به داستان علاقه داشته‌اند.

مهمترین عامل بهره‌گیری قرآن از داستان، تربیت و آموزش است. هدف گوینده (خداوند)، پرداختن به قصه، عناصر، حوادث و قهرمان و یا قهرمانان داستان نیست، بلکه استفاده از موارد یاد شده در جهت انتقال نامحسوس پیام خویش به مخاطب است. گاهی اوقات در فضای داستان، تغییرهایی ایجاد می‌شود. مثلاً قهرمان، نقش کمتری می‌یابد، یا حوادث آن، اصلی می‌شوند و حتی گاهی، بین دو صحنه، قسمتی خالی گزارده می‌شود، تا مخاطب با نیروی تفکر و تخیل خود، آن خلأ را پر سازد. نکته دیگر این است که عناصر قصه‌های قرآنی از واقعیت و صداقت الهام می‌گیرند. در آن‌ها نمایش دقیق و حقیقی صحنه‌ها مهم بوده و در نقل داستان، به جزئیات و مسائل فرعی چندان اهمیت داده نمی‌شود. و اما داستان سرایی عهد عتیق و عهد جدید که به انواع مختلفی از جمله داستان‌های اساطیری، تاریخی، تمثیلی و فلسفی تقسیم می‌شوند، ویژگی‌های خاصی دارند. در این داستان‌ها که به جزئیات بسیار پرداخته شده، مقاصد تعلیمی در سایه مقاصد و معیارهای عمومی قصه‌گویی قرار می‌گیرد و کمرنگ است. در برخی موارد پردازش قصه آنچنان رمزگونه است که از واقعیت بسیار دور بوده و حمل بر خرافات می‌شود؛ مانند آنچه در خصوص قصه اساطیری کشتی گرفتن حضرت یعقوب (ع) با خداوند آمده است. از سوی دیگر توصیفات متناقض و تصویرهای ناسازگار با شخصیت‌های داستان به‌خصوص پیامبران، جزو ویژگی‌های داستان‌های عهدین است.

۱-۱- شخصیت پردازی در داستان

در ادبیات امروز، هر یک از انواع داستان متشکل از عناصر مختلفی است که با توجه به نوع داستان، عناصر آن کمتر یا بیشتر و یا مختصر و مفصل مورد توجه قرار می‌گیرند، این درحالی است که عموم داستان حاوی عناصر اصلی از جمله: طرح یا پی‌رنگ، شخصیت پردازی، کشمکش، صحنه و صحنه پردازی، زاویه دید، درونمایه یا اندیشه و ... است.

در میان این عناصر، شخصیت پردازی عنصری بسیار مهم است که در پیشبرد پی‌رنگ و نیز اتصال حوادث و تثبیت اهداف داستان بسیار مؤثر است. شخصیت پردازی از نظر دانشمندان به شیوه‌های مختلفی انجام می‌شود اما در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان آن را به دو دسته تقسیم کرد: روش مستقیم و روش غیر مستقیم. در شیوه مستقیم یا همان شخصیت پردازی گزارشی، خصلت شخصیت یا یک صفت او معرفی می‌شود یعنی نویسنده به صراحت به ویژگی شخصیت اشاره می‌کند (ریمون-کنان، ۱۳۸۷ش، ص ۸۴). در شیوه غیرمستقیم نویسنده از طریق رفتار و اندیشه‌ها و گفتار اطلاعاتی را به طور غیر مستقیم در اختیار خواننده قرار دهد. انگیزه و هدف شخصیت‌های داستانی بر ما پوشیده است ولی این قسمت‌های نهفته در رفتار نشان داده می‌شود. روح و انگیزه و روان افراد تنها در اعمال به خصوص نشان داده نمی‌شود بلکه در جزئیات رفتار و گفتار خود را نشان می‌دهند که با دقت و موشکافی می‌توان به آنها پی برد (عبداللهیان، ۱۳۸۰ش، ص ۶۶)

شخصیت پردازی غیر مستقیم به چند طریق انجام می‌شود که عبارتند از: ۱. اعمال، ۲. گفت‌وگو، ۳. نام، ۴. قیافه ظاهری، ۵. توصیف حالات و ویژگی روانی.

در آثار داستانی قدیم، نویسنده به کمک توصیف مستقیم، اطلاعاتی از اخلاق، ظاهر و درون شخصیت را به خواننده ارائه می‌داد، اما امروزه معرفی شخصیت به صورت ضمنی و از طریق اعمال و به خصوص گفت‌وگوها انجام می‌شود. در این مقاله تلاش میشود شخصیت یعقوب(ع) پیامبر بر اساس مؤلفه‌های فوق‌الذکر در داستان‌های قرآن و عهدین واکاوی و مورد مقایسه قرار گیرد.

۱-۱-۱- شخصیت پردازی حضرت یعقوب(ع) در قرآن

یعقوب(ع) فرزند اسحاق و نوه ابراهیم(ع) است. خداوند در قرآن بشارت تولد اسحاق و یعقوب(ع) را به ابراهیم داده است. نام دیگر یعقوب "اسرائیل" به معنای عبدالله است که در قرآن ۴۲ بار آمده است. حضرت یعقوب(ع) در سن ۱۴۷ سالگی در مصر در گذشت. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۰۶) "اسرا" در زبان سریانی به معنای عبد و "ایل" به معنای الله است. یعقوب(ع) را بدان جهت عبدالله می‌نامیدند که در زمره خادمین بیت المقدس بوده، اولین کسی بود که داخل بیت می‌شد و آخرین کسی بود که از آن خارج می‌شد. (طبرانی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۷۸) یعقوب(ع) از جانب پدر نسبت به همه برادران و نیز خاندان خود، برتری یافت و برکت گرفت و جانشین اسحاق و ابراهیم شد و به مقام پیامبری رسید. اسحاق به او دستور داده بود تنها با دختران بین‌النهرین که در آن زمان از بازماندگان طوفان حضرت نوح بودند ازدواج کند. و یعقوب(ع) نیز چنین کرد. قرآن هم فرزندان یعقوب یا بنی اسرائیل را (باقیمانده کسانی که با نوح بر کشتی سوار شده‌اند). «مریم/۵۸» خوانده است. حضرت یعقوب چهار زن داشت و از آنان ۱۲ پسر داشت که به آنان فرزندان اسرائیل و اسباط دوازده گانه و بنی اسرائیل می‌گویند. (بقره: ۱۶۰) لذا یعقوب جد بنی اسرائیل بود. شریعتی که تبلیغ می‌کرد، همان شریعت ابراهیم(ع) و کتاب او هم همان صحیف ابراهیم بود. پردازش شخصیت حضرت یعقوب(ع) در آیات قرآن کریم مبتنی بر سه ابزار گفت‌وگو، توصیف و رفتار است که هر از این موارد با ذکر مصادیق و تحلیل‌های مربوطه ذکر خواهد شد.

۱-۱-۱-۱- شخصیت پردازی حضرت یعقوب(ع) بر اساس گفت‌وگو

گفت‌وگو یکی از ابزارهای شخصیت پردازی است که از طریق آن به کنه شخصیت قهرمانان داستان پی برده می‌شود زیرا هر گفتاری نشانه‌هایی از گوینده دارد و معرف خواستگاه فکری و ذهنیت اوست. (اخوت، ش ۱۳۷۶، ص ۱۲۶) شخصیت در داستان بدون گفت‌وگو معنا ندارد و حتی در صورتی که تنها باشد به تک‌گویی یا همان گفت‌وگوی درون نیاز دارد. این شگرد در داستان حضرت یعقوب(ع)، در قرآن کاربرد فراوان دارد و به وفور از آن استفاده شده است.

۱-۱-۱-۱-۱- گفت‌وگوی یعقوب(ع) با یوسف(ع)

گفت‌وگوی این دو پیامبر تنها در دو آیه از قرآن کریم آمده است؛ ۱. هنگامی که یوسف(ع) خواب خود را برای پدر تعریف می‌کند، یعقوب(ع) متوجه بزرگی و اهمیت خواب او می‌شود و او را دعوت به سکوت می‌کند (یوسف: ۵) «زیرا از حسادت برادران آگاه بود و می‌دانست آنان تلاش می‌کنند تا بین یوسف و تعبیر رویایش فاصله بیندازند؛ زیرا که دوست ندارند برای برادر کوچکتر خود سجده و خضوع کنند و آنان مردان قدرتمندی هستند و یعقوب یوسف را وادار به سکوت نکرد مگر بخاطر محبت زیادی که به او داشت و شدت اهتمام و تلاشش به تربیت او و اهمیتی که برای شأنش قائل بود.» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۱، ص ۷۹) نکته‌ای که می‌تواند در اینجا قابل ذکر باشد این است، از آنجا که قصه‌های قرآنی واقعی‌اند و در جهت تربیت انسان و رسیدن وی به سعادت و تکامل در قرآن ذکر شده‌اند، از هر گونه توهّم و کذب بدور هستند، لذا می‌توان دریافت که گفتگوی حضرت یعقوب با یوسف، نشانگر اهمیت ارتباط عمیق عاطفی پدر با فرزند خویش است. هر چند شاید به نظر برسد که در آن زمان امری بعید باشد، اما قرآن کریم با بیان کلمه ندا "یا ایت" و "یا بنی" ارتباطی عاطفی را از این پدر و فرزند نشان می‌دهد که تاکید بر اهمیت دادن پیامبر خدا به مشورت با کوچکترین فرزند خویش با قول محبت آمیز است و این نظر شخصی نگارنده مقاله می‌باشد. از سوی دیگر، شخصیت حضرت یعقوب(ع) که دارای زنان و فرزندان متعددی است، به لزوم مدیریت ارتباط بین خانواده خود آگاه است، لذا به فرزند خود، تذکر می‌دهد که رویای خود را از برادران خویش پنهان کند.

بدیهی است که از مسئولیت‌های مهم پدر خانواده، مدیریت روابط اعضای خانواده است تا هرگز تفاوت در ویژگیهای جسمی و روحی، باعث ایجاد حسادت و کینه بین آنان نگردد و باید با رفتار حکیمانه، شایستگی‌ها، لیاقت‌ها، موهبت‌ها افراد را به سمت و سوی صحیح جهت بدهد و از آسیب مصون دارد. در جامعه افراد به یک اندازه از مواهب و استعدادها برخوردار نیستند، لذا باید در تربیت و هدایت افراد، به افراد مستضعف فکری نیز توجه کرد و از هدایت آنان غافل نشد، ویژگی که در برادران یوسف، وجود داشت و یعقوب(ع) تلاش می‌کرد این فاصله معنوی بین برادران را به نحو شایسته مدیریت کند.

محبت یعقوب(ع) به یوسف نه فقط بخاطر این بود که او فرزندش، زیبارو و کوچک است، بلکه بخاطر شأنی است که خداوند برای او قائل شده بود: ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (یوسف: ۶) کلمه (إجتباء) به معنی جمع کردن اجزای یک شیء و حفظ کردن آن از تفرق و تشتت است. هنگامی که خدا بنده‌ای را انتخاب می‌کند رحمت را برای او قصد و کرامت زیادی به او عطا می‌کند. پس یوسف و یعقوب(ع) هر دو انتخاب شده الهی بودند و اتمام نعمت که در آیه ذکر شده، همان نبوت و پیامبری است که بر پدران آنان ابراهیم و اسحاق اعطاء شده بود. لذا یعقوب(ع) در این آیه به نبوت و پیامبری خود نیز اقرار کرده است.

در واقع حضرت یعقوب(ع) با بیان ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُحْمًا﴾ ضمن ابراز نبوت یوسف، اذعان می‌کند که علت محبت وی به فرزندش، نبوت و پیامبری او بوده است. این سخن حاکی از این است که محبت و علاقه افراد، باید منطبق بر موازین و اصول عقلی و شرعی باشد و انسان باید تلاش کند که غرایز خود را سمت و سوی الهی داده تا بتواند از آنها به نحو شایسته بهره برداری کند. اما همین انتخاب الهی بر اساس شایستگی و لیاقت یوسف، دلیل نمی‌شود که یعقوب(ع) از رعایت حال دیگر فرزندانش غافل گردد، چرا که پیامبر(ص)، پدر همه امت است و باید این کاروان را بصورت جمعی که شامل افراد ضعیف و ناتوان فکری هم هست، به سوی تشکیل امت واحده، سیر دهد.

مکالمه دیگری که بین این دو پیامبر صورت می‌گیرد در آیه ۱۰۰ سوره یوسف است. آنجا که یعقوب و یوسف(ع) همدیگر را در مصر ملاقات می‌کنند و یوسف پدر و مادرش را بر تخت پادشاهی می‌نشانند و همگان وی را سجود می‌کنند. پس او به پدرش می‌گوید: این تأویل خواب من است که خداوند آن را راست کرد و به من نیکویی نمود (یوسف: ۱۰۰). یعقوب(ع) به درستی می‌دانست که خواب یوسف تعبیر خواهد شد و اندیشه‌ای که به پیامبری یوسف داشت و در گفت و گوی قبلی خود با فرزندش بر آن تأکید کرد در اینجا تأیید می‌شود.

۱-۱-۱-۲- گفت و گوی یعقوب با پسرانش

آیات متعددی از قرآن در مورد سخنان حضرت یعقوب(ع) خطاب به پسرانشان است. بر اساس فراوانی این دسته آیات می‌توان استنباط کرد که تربیت فرزندان بنی اسرائیل که خود به تنهایی یک قبیله را تشکیل می‌دادند بخش مهمی از مسئولیت‌های این پیامبر بوده است. با توجه آیات سوره یوسف اولین گفت و گوی میان یعقوب و پسرانش هنگام تقاضای پسران برای بیرون بردن یوسف است. یعقوب(ع) پسران را از خورده شدن یوسف توسط گرگ بیم می‌دهد: ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾ (یوسف: ۱۳) اما پسران گفتند: ﴿لَنْ نَأْكُلَهُ الذَّبُّ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ﴾ (یوسف: ۱۴) پسران دقیقاً آنچه را که پدر از آن می‌ترسید انجام دادند و پیراهن یوسف را به خون آغشته کردند. در واقع شاید بتوان گفت حضرت یعقوب(ع) با این سخن، بهانه را در دستان فرزندانش نهاد و راه را به آنها نشان داد. (حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۴۱۷)

علت این خطا از جانب فرزندان در قرآن بیان شده که تنها مشکل آنان توجه بیش از حد پدر به این فرزند بود که حسادت دیگر فرزندان را برانگیخته و این یک مسئله تربیتی است: ﴿اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ﴾ (یوسف: ۹) پس این نوع رفتار یعقوب که به نظر برادران و بر اساس برداشت آنها تبعیض آمیز می‌آمد، باعث به خطا افتادن فرزندان شد.

البته شاید علت محافظت بیش از حد حضرت یعقوب(ع) از فرزند کوچکش، محافظت از یک پیامبر الهی بوده است که منجر به شعله‌ور شدن حسادت برادرانش گردید. با این حال وقتی برادران، سلسله رفتارهای حسادت آمیز خود را به نهایت رسانده و یوسف را در چاه می‌افکنند و به دروغ قسم می‌خورند که گرگ او را خورده است، حضرت یعقوب(ع)،

با وجود علم به سخن کذب آنان، از رأفت پیامبری و اصول تربیتی خود عدول نکرده و بجای آنکه با آنان تند برخورد کند و یا به تنبیه و مجازات دست بزند، می‌گوید «نفس شما کاری زشت را در نظران بیاراست تا انجامش بر شما آسان گردد. در این حال صبری نیکو مناسب تر است.» ﴿وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمُ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾

این سخن حضرت، می‌تواند اشاره به این اصل تربیتی باشد که باید فعل زشت را تقبیح کرد و نه فاعل آن را و حضرت با این سخن، ضمن بیان علت اصلی این واقعه تلخ، که هوای نفس است، حساب فرزندان را از هوای نفس جدا می‌کند و محبت بلاشرط خود را از آنان دریغ نمی‌کند و در عین حال راهکار پیشنهادی صبر را برای خود و آنان ارائه می‌دهد که ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ صبری که ناله و شکوه‌ای در آن نیست و همراه با آرامش و بدون جنح است و موجب تقویت قوای روحی انسان می‌گردد و گذر زمان را بر انسان سهل می‌گرداند و از فرسایش توانایی‌های انسان، جلوگیری می‌کند.

این قسمت از گفت‌وگوی میان یعقوب(ع) و پسران علاوه بر اینکه نشان از آگاهی یعقوب(ع) به حقیقت حال یوسف و برادرانش دارد، بخشی از شخصیت حضرت یعقوب(ع) را نیز آشکار می‌کند که همانا صبوری و حلم ایشان است. این پیامبر الهی همواره سعی در ارشاد فرزندان خود داشته و آنان را متوجه عمل زشت خود می‌کند، شاید که پشیمان گشته و یوسف را بازگرداند و در عین حال تأکید می‌کند که صبر بر مصیبت بهترین راه حل است. در واقع پیامبر خدا، صفر یا صد را انتخاب نمی‌کند و با وجود خطای بارز فرزندان که مانند حضرت یوسف(ع) تحت تربیت نبی خدا بوده‌اند ولی دچار گمراهی گشته‌اند، از اصلاح و هدایت پذیری آنان ناامید نمی‌گردد و رأفت دینی را به نمایش می‌گذارد و به تأسی از حضرت حق که همواره باب توبه و انابه را برای بندگان خطاکارش باز گذاشته است، آنان را از خود نمی‌راند و تا سر حد امکان، از توانایی‌های آنان بهره می‌گیرد.

چنانچه در آیه ۶۷ سوره یوسف ﴿وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَحْكَمْتُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ و (یعقوب) گفت: ای پسران من (چون به مصر رسیدید، همه) از یک دروازه (به شهر) وارد نشوید (تا توجه مردم به شما جلب نشود) بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید و (بدانید) من با این سفارش) نمی‌توانم چیزی از (مقدرات) خدا را از شما دور کنم. فرمان جز برای خدا نیست، تنها بر او توکل می‌کنم و همه توکل‌کنندگان (نیز) باید بر او توکل نمایند. (قرآنی، ۱۳۷۴ش، ج ۴، ص ۲۴۷)

این سخن ضمن نشانه‌ی اظهار محبت به فرزندان و نگرانی از ابتلای آنان، بیان می‌دارد که باید در مراودات و ارتباطات خود، کلی نگر بوده و روحیات و حالات روانی دیگر افراد را از مد نظر دور نداشت. چرا که انسان‌ها، به دلایل گوناگون، ممکن است به انسان آسیب برسانند و ایمان و توکل به خدا، انسان را از تدبیر و چاره اندیشی و ملاحظات بی‌نیاز نمی‌کند.

در آیه ۶۳ سوره یوسف (ع) برادران از پدر می‌خواهند که بنیامین را با آنان بفرستد تا غله به آنان داده شود. ﴿فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانًا نَكْتَلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ یعقوب (ع) در جواب می‌گوید: «من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد، تا پیمان مؤکد الهی بدهید که او را حتما نزد من خواهید آورد مگر اینکه بر اثر مرگ یا علت دیگر قدرت از شما سلب گردد و هنگامی که آنها پیمان استوار خود را در اختیار او گذاردند، گفت: خدا نسبت به آنچه می‌گوییم، ناظر و نگهبان است.» حضرت یعقوب (ع) در این آیه ضمن اشاره به قدرت خداوند تعالی در قراردادن مرگ به عنوان سرنوشت ناگزیر هر بشر، تأکید می‌کند که پسران باید پیمان ببندند که بنیامین را حتما نزد پدر باز می‌گردانند. هر چند امری که همواره مورد تصریح این پیامبر الهی است همانا توکل به خداوند و مدد جستن از غیب است.

در ادامه داستان یوسف در آیه ۸۳ هنگامی که بنیامین را نیز در مصر جا می‌گذارند، حضرت یعقوب (ع) جمله‌ای را که برای یوسف بر زبان آورد، بازگو می‌کند: "هوای نفس شما مسئله را چنین در نظران آراسته است. من صبر می‌کنم صبری زیبا و خالی از کفران! امیدوارم خداوند همه آنها را به من بازگرداند چرا که او دانا و حکیم است." ﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ یعنی باز هم یعقوب (ع) بعد از سال‌ها امید دارد که خداوند یوسف و بنیامین را با هم به او برگرداند. این جمله امیدواری وی را می‌رساند و صبری که خداوند به او عنایت کرده است. علت امیدواری یعقوب (ع) در آیه ۷۸ همین سوره بیان شده است که هیچ کس از رحمت خداوند ناامید نمی‌شود مگر گروه کافران! ﴿يَا بَنِي إِذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُيَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْكُفْرُونَ﴾

در سوره یوسف آورده شده است که پسران یعقوب (ع) او را سرزنش می‌کنند که «به خدا تو آن قدر یاد یوسف می‌کنی تا در آستانه مرگ قرار گیری یا هلاک گردی» ﴿قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذَكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾ (یوسف: ۸۵) یعقوب (ع) در جواب آنان می‌گوید: «من غم و اندوهم را تنها به خدا می‌گویم و شکایت نزد او می‌برم و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید» (یوسف: ۸۶). در روایات آمده است که: مردی از یعقوب (ع) پرسید: چه چیز باعث از دست رفتن بینائیت شده؟ گفت: غصه‌ام بر یوسف! گفت: چه چیزی باعث خمیدگی کمرت شده؟ گفت: غصه بر برادرش! پس خداوند بر او وحی کرد: ای یعقوب آیا به من شکایت نمی‌کنی؟ و به عظم قسم از تو این غصه را بر طرف نمی‌کنم مگر اینکه صدایم کنی! در این هنگام یعقوب (ع) گفت: ﴿قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾ (یوسف: ۸۶) پس خداوند به او وحی کرد: «به عزت و جلالم سوگند اگر آنها مرده باشند آن دو را زنده می‌گردانم برای تو تا اینکه به آن دو بنگری» (ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ج ۵، ص ۲۴۹) در ادامه در آیه ۸۶ سوره یوسف، یعقوب (ع) می‌گوید: ﴿وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ یعنی می‌داند که رویای یوسف صادق است و ما برای او سجده خواهیم کرد! و گفته شده است این جمله به این معنی است که می‌داند یوسف زنده است» (طبرانی، ۲۰۰۸م، ج ۳، ص ۵۰۵) اما می‌توان این جمله را به معنای همان علمی دانست که خداوند به یعقوب (ع) داده است و بر اساس آن علم یعقوب (ع) یقین دارد که یوسف و برادرش زنده

است. در آیهی ۸۷ یوسف به پسرانش دستور می‌دهند که بروید درباره یوسف و برادرش جستجو کنید. این آیه دلیل بر یقین یعقوب(ع) به زنده بودن فرزندانش است. ﴿يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَأْسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُيَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ (یوسف: ۸۷)

در آیهی ۹۴ سوره یوسف یعقوب(ع) از فاصله‌ای نسبتاً دور بوی پیراهن یوسف را می‌شنود. اما اطرافیان نسبت نادانی و کم عقلی به او می‌دهند. ﴿وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ﴾ (یوسف: ۹۴) البته این نسبت در شأن پیامبر نیست و منظور از آن این است که تو در محبت یوسف و یاد کردن او همچنان پر شور و حرارت هستی و نه او را فراموش میکنی و نه تسلی خاطر می‌یابی. (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۳، ص ۴۰) در آیه ۹۵ هنگامی که پیراهن را بر صورتش می‌اندازند و بینا می‌شود، یعقوب(ع) ابراز می‌دارد: «آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟» ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ الْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بِصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (یوسف: ۹۶) شاید منظور از این جمله دانستن چیزهایی است که خداوند از علم غیب به او آموخته است؛ مانند شنیدن بوها و فهمیدن نیت‌ها و دیدن سیرت‌ها حتی از فاصله دور و حتی آگاهی از مرگ و زنده بودن دیگران و اثرات چشم‌ها و ... پس او می‌دانست که یوسف زنده است و خواب یوسف تعبیر خواهد شد و برادران پشیمان به او سجده خواهند کرد.

پسران یعقوب(ع) گفتند: پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه! که ما خطاکار بودیم. ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ (یوسف: ۹۷) یعقوب می‌گوید: به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم، که او آمرزنده و مهربان است. ﴿قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (یوسف: ۹۸) روایت شده است که منظور از (به زودی) این است که در شب جمعه وقت سحر (آخر شب) برای شما دعا می‌کنم و گفته شده است که آنها به پدر التماس کردند که دائماً و همیشه برای آنان استغفار کند. (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۳ ص ۴۲، طبرانی، ۲۰۰۸م، ج ۳، ص ۵۰۸)

۱-۱-۱-۲- شخصیت پردازی حضرت یعقوب(ع) از لحاظ توصیف

حضرت یعقوب(ع) با توصیفات مختلفی توسط پروردگار در قرآن یاد شده است که هر کدام از این توصیفات بیانگر ویژگی و خصوصیات منحصر به فرد این پیامبر الهی است. خداوند بشارت چنین ذریه‌ای را به ابراهیم، پدر بزرگ آن حضرت داد و بسیار پیش از تولد حضرت یعقوب(ع) او را پیامبری از صالحین قرارداد.

۱-۱-۱-۲-۱- نافله

پروردگار عالمیان در دسته‌ای از آیات قرآن این پیامبر را با القاب خاصی توصیف می‌کند: (و وهبنا له اسحاق و یعقوب نافله) (انبیا: ۷۲) در معانی الاخبار از امام صادق(ع) روایت شده است که فرمود: ولد الولد النافله و علی بن ابراهیم قمی می‌فرماید: نافله فرزند فرزند است و او یعقوب باشد (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۸۲۸). شاید نیز به این معنی باشد که «اسحاق را به دعای او عطا کردیم و یعقوب را که نوه او بود بدون دعا عطا کردیم و این زیادتی بود در بخشش و احسانی

۱-۱-۱-۲-۵- ذو علم

در آیه ۶۸ سوره یوسف آمده است: ﴿وَإِنَّ لَدُوْهُ لَهَا عِلْمَانَهُ﴾ و صفت (ذوالعلم) مصداق علم بالای حضرت یعقوب(ع) و به دو معنا است. یکی اینکه خداوند این توصیف را برای ترغیب بیشتر به علم آورده و دیگر اینکه حضرت یعقوب(ع) کارهایش را نه از روی جهل بلکه از روی آگاهی انجام می‌دهد. (طوسی، ۱۳۸۵ ق، ج ۶، ص ۱۶۸)

حضرت یعقوب(ع) دو بار با دو بیان به پسران خود فرمود: ﴿أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ هنگامی که هر دو پسرش را از او گرفتند تنها به خدا پناه برد و این جمله را بیان کرد و بار دوم نیز هنگامی که خیر پیدا شدن دو فرزندش را به او دادند، باز هم این جمله را بیان کرد و معنای این جمله (حسن ظن) به پروردگار و توکل بر قدرت خداوند است. زیرا که علم ذات اقدس خداوند موجب توکل و رضا به تقدیر می‌گردد و حضرت یعقوب(ع) در این مسأله، علم و آگاهی خود را نسبت به قدرت خدا بازگو می‌کند. هرچند که در زمان حیات حضرت یعقوب(ع) کسی به عمق معرفت و شناخت او پی نبرد.

۱-۱-۱-۲-۶- کظیم

خداوند باری تعالی ایشان را به صفت کظیم متصف نموده است: و او خشم فرو خورنده بود. ﴿وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَيَّ يُوسُفَ وَأَبِيضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾ (یوسف: ۸۴) این واژه در وزن فعلیل بمعنی مفعول است مانند: ﴿إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ﴾ ای مملو حزن، یعنی از اندوه مالا مال بود؛ و گفته‌اند: فعلیلی است بمعنی فاعل؛ کقوله- تعالی ﴿وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ﴾ ای ممسک للحزن فی قلبه لإبینه، یعنی اندوه در دل پنهان می‌داشت از جهت دو پسر، یوسف و بنیامین. (حسنی واعظ، ۱۳۸۱ش، ص ۳۱۳) نتیجه گیری می‌شود که قلب یعقوب بر اثر فرو خوردن خشم سرشار از اندوه و ناراحتی بود و با همان حال روحی با خداوند مناجات می‌کرد.

۱-۱-۱-۳- شخصیت پردازی حضرت یعقوب(ع) بر اساس رفتار

سخنان و رفتارهایی که در آیات قرآن از ایشان ذکر شده است با برداشت‌های متفاوتی همراه بوده و جای بحث دارد. اول از همه اینکه در آیات آغازین سوره یوسف، یعقوب(ع) یوسف را به سکوت درباره رؤیای صادق یوسف وا می‌دارد و علت آن را حسادت برادران بیان می‌دارد (یوسف: ۴ و ۵) زیرا که یعقوب می‌داند که خواب پیامبران صورت وحی دارد و یعقوب

می‌دانست که برادران وی تعبیر این خواب را می‌دانند و از برتری یوسف بر خویش بیمناک گشته و بر وی حسد می‌برند و در صدد آزار و نابودی وی بر می‌آیند.

اشراف یعقوب بر حال یوسف و برادرانش به دلیل علم زیاد وی بود و چنانچه قبلاً اشاره شد در قرآن ایشان را «ذو علم» نامیده‌اند. یعقوب(ع) همه‌ی پسرانش را با لفظ یکسان «با بنی» خطاب می‌کرد اما در رفتار و عمل برخورد متفاوتی با آنها

داشت. دلیل این رفتار نیز آیه ۸ سوره یوسف است که برادران در میان خود به گفت و گو پرداخته و می‌گویند: پدر ما، یوسف و بنیامین را از ما بیشتر دوست دارد در حالی که ما برادران قوی و قدرتمندی هستیم و بیشتر به کار او می‌آییم و به او کمک می‌کنیم، حال آنکه او آن دو طفل خردسال را بر ما ترجیح می‌دهد. ﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾

در آخر آیه پسران به پدرشان لقب (ضلال) می‌دهند ﴿إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ ضلال در این موضع و دو جای دیگر هم در این سوره نام محبت مفرط است، معنی آیه آنست که پدر ما یوسف و بنیامین را بدرستی و تحقیق بر ما برگزیده و مهر دل به افراط بر ایشان نهاده، دو کودک خرد، فرا پیش ما داشته، و ما ده مردیم نفع ما بیشتر، و او را بکار آمده تر ﴿إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ قیل فی خطاء من رایه و جور من فعله، پدر ما رای خطا زد و در فعل جور کرد که در محبت فرزندان راه عدل بگذاشت. (میبدی، ش ۱۳۷۱، ج ۱۵، ص ۵) البته فرزندان یعقوب دیندار و معتقد به پیامبری پدر بودند لذا هیچ گاه قصد آنان از این جمله گمراهی در دین و عقیده نبوده بلکه گمراهی و عدم رعایت عدل در امور دنیوی و بویژه در نحوه رفتار با فرزندان است. علامه طبرسی نیز این حسادت و گمراه خواندن حضرت یعقوب از سوی پسران را بی‌جا می‌داند زیرا حمایت ضعیف‌تر چیزی عادی و طبیعی است. (طبرسی، ش ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۲۴) همچنین یوسف و بنیامین علاوه بر صغر سنی، مادرشان را نیز در کودکی از دست داده بودند لذا مهربانی مضاعف پدر بر آنان از این روی بوده است.

این در حالی است که عده‌ای از مفسران آنچه که از فراق یوسف بر سر یعقوب (ع) آمد را نتیجه ترک اولی از سوی وی و عدم رعایت مساوات بین برادران دانسته‌اند و عده‌ای نیز علت را رد کردن سائل روزه دار از در خانه یعقوب بیان کرده‌اند. گویند حضرت یعقوب (ع) هر روز قربانی می‌کرد و از گوشت آن هم صدقه می‌داد و هم خود و خانواده‌اش می‌خوردند. روزی سائلی صائم و مؤمن به در خانه یعقوب آمده طلب طعام کرد، اما آنان با وجود آنکه صدای سائل را شنیدند، اما گفته‌اش را باور نکردند و صدقه‌ای به وی ندادند. آن سائل وقتی ناامید شد شکایت نزد خداوند برد، شب را گرسنه خوابید و فردای آن روز را هم روزه گرفت. (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۱۵۶)

بررسی رفتارهای حضرت یعقوب نشان می‌دهد رسالت اصلی آن حضرت هدایت قوم و بخصوص پسرانش بوده و لذا رفتارهای ایشان در مواجهه با پسرانش از جنبه هدایتی در خور اندیشیدن است.

۱-۱-۳-۱- تعامل یعقوب با یوسف

صمیمت میان یعقوب و فرزندش یوسف از جمله ویژگی‌های قابل تامل این پیامبر الهی است. یوسف (ع) همه اسرار خود را با پدر در میان می‌گذارد و حتی خوابش را برای او بازگو می‌کند و یعقوب به وی تأکید می‌کند که خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است. ﴿قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَخَفْتُ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ (یوسف: ۵). این صمیمت و محبت دوجانبه در پایان

داستان نیز هویدا است؛ آنجا که عشق پدر و فرزند چنان صمیمی و عمیق است که انداختن پیراهن یوسف روی چشمان پدر، کوری یعقوب را از بین می‌برد.

۱-۱-۱-۱-۲- تعامل یعقوب با پسران

رفتار حضرت یعقوب در برابر فرزندان که داغ عزیزترین کسانش را بر دلش نهادند و یوسفش را برای مدت‌ها از پدر دور کردند، قابلیت الگوسازی دارد. آنجا که پدر برجان فرزندانش بیمناک است و به آنان سفارش می‌کند که همه با هم از یک دروازه به شهر وارد نشوند بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوند (یوسف: ۶۷). و یا در پایان داستان که پسران بر گناه خویش اعتراف کرده و نادم گشتند و گفتند: ای پدر برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم. ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ (یوسف: ۹۷) و پدر ندای فرزندان را لبیک می‌گوید: به زودی از پروردگام برای شما آمرزش می‌خواهم که او همانا آمرزنده مهربان است. ﴿قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (یوسف: ۹۸) حضرت یعقوب (ع) دارای شرح صدر و ظرفیت بسیار بالایی بود زیرا بلافاصله به آنان وعده داد که برایشان طلب بخشش خواهد کرد و تمام سختی‌هایی که در این سال‌ها در دوری از یوسف و برادرش بنیامین متحمل شده بود فراموش کرد. یعقوب (ع) حتی در بستر مرگ نیز نگران ایمان فرزندانش است و به عنوان آخرین وصیت از آنان می‌پرسد که بعد از مرگ من چه چیزی را می‌پرستید؟ ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (بقره: ۱۳۳) در واقع از پسرانش اقرار گرفته است به توحید و پرستش خداوند و بر پا داشتن دین ابراهیم (ع) و از آنان جز ایمان داشتن به روز رستاخیز چیزی طلب نکرد.

۱-۱-۱-۲-۱- بررسی تحلیلی تعارض بدوی صبر نیکو با سفید شدن چشم یعقوب

موضوع قابل بحثی که درخصوص رفتار حضرت یعقوب مطرح می‌شود، تعارض ظاهری است که بین سلوک ایشان در گریه و بی تابی بر فراق یوسف با تعبیر خود حضرت درخصوص صبر جمیل بر مصائب وجود دارد.

روایت شده خداوند از یعقوب می‌پرسد طاق و صبر بر چه نداری؟ می‌گوید غم دوری یوسف. می‌پرسد پشتت را چه خمیده است؟ می‌گوید: غم برادر یوسف. پس خداوند یعقوب را خطاب می‌کند: مرا بخوان و آنگاه که یعقوب خدا را می‌خواند و از وی یاری می‌جوید: ﴿إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾ (یوسف: ۸۶) ندا می‌آید که به عزت و جلالم سوگند حتی اگر این دو برادر مرده باشند آنها را زنده می‌کنم تا دیدارشان کنی. (طبرانی، ۲۰۰۸ م، جلد ۳، ص ۵۰۴)

آیه شریفه ۸۵ سوره یوسف نیز موید ناله و زاری وافر یعقوب در غم فرزند است. پسران همواره پدر را غمناک می‌بینند تا حدی که از شدت اندوه بر مرگ وی نگرانند! پس چگونه است که او جواب می‌دهد: من صبر نیکویی دارم و اندوهم را به خداوند می‌گویم. در آیه ۸۴ سوره یوسف نیز اشاره می‌شود که چشمان ایشان از شدت گریه و زاری سفید گشت و کم بینا یا نابینا گردید و این با صبر نیکو در تضاد و تعارض است.

در پاسخ به این سوال باید گفت که سفید شدن چشم حتما در اثر گریه و زاری نبوده بلکه اندوه فراوان نیز سبب ضعف بصر می‌شود. در آیات سوره یوسف نیز از کلمه بکاء به معنای گریه استفاده نشده است بلکه کلمه حزن بکار رفته است و جمله حضرت یعقوب "یا اَسْفَى عَلَى یوسف" کنایه از غم و اندوه است.

در آیه ۸۴ سوره مبارکه یوسف آمده که حضرت یعقوب پس از دریافت خبر دروغین کشته شدن یوسف از غم خود با عبارت "یا اَسْفَى عَلَى یوسف" تعبیر می‌کند. در مفردات کلمه "اسف" را به معنای اندوه توأم با غضب دانسته که گاهی در تک تک آن دو نیز استعمال می‌شود، و می‌گوید: «حقیقت اسف، عبارتست از فوران خون قلب و شدت اشتیهای به انتقام، و این حالت اگر در برابر شخص ضعیف‌تر و پایین‌دست آدمی باشد، غضب نامیده می‌شود و اگر در برابر ما فوق باشد حالت گرفتگی و اندوه دست می‌دهد.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۷۸) صاحب مفردات همچنین درباره کظم که در انتهای آیه فوق در خصوص حضرت یعقوب آمده می‌گوید: «کظم به معنای بیرون آمدن نفس است، وقتی می‌گویند کظم خود را گرفت، یعنی جلوی نفس خود را گرفت، و کظوم به معنای حبس کردن نفس است، که خود کنایه از سکوت است، همچنان که در هنگام توصیف و مبالغه در باره سکوت می‌گویند: فلانی نفسش بیرون نمی‌آید، و دم نمی‌زند یعنی بسیار کم حرف است.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۴۳۲) در همین رابطه صاحب المیزان می‌گوید: بعد از آنکه یعقوب در اندوه بر یوسف دیدگان خود را از دست داد، ناگزیر از ایشان روی برگردانید و خشم خود را فرو برد، و متعرض فرزندان نشد و این معنای "یا اَسْفَى عَلَى یوسف" است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۳۱۸)

تفسیر نمونه نیز صبر نیکو را به این معنا گرفته که «من زمام صبر را از دست نمی‌دهم و شکیبایی نیکو و خالی از کفران می‌کنم (فَصَبْرٌ جَمِیلٌ)». (مکارم شیرازی، ش ۱۳۷۱، ج ۱۰، ص ۵۳.)

در توضیح عبارت "فَصَبْرٌ جَمِیلٌ" شریف لاهیجی به نقل از عیاشی با اشاره به روایت جابر می‌آورد: من از حضرت ابی جعفر علیه السّلام پرسیدم که (صبر جمیل) کدام است؟ حضرت فرمود: (فذلک صبر لیس فیه شکوی الی الناس) و این یعنی صبری که در آن ناله و شکوی نسبت به مردم نباشد. (اشکوری، ۱۳۷۳ش، ج ۲، ص ۵۴۹)

پس حضرت یعقوب حزن و اندوه زیادی با خود داشت و علیرغم این اندازه از غم و اندوه، سکوت کرد و تنها به خدا پناه برد و از ذکر آنچه شایسته نیست خود داری کرده (کظیم) و دیگران اعم از مردم و یا حتی پسرانش را مورد شکایت قرار نداد. فرو بردن خشم و اندوه و عدم اعتراض به فرزندان و شکایت نکردن در نزد خلق همان معنای (صبر جمیل) را دارد.

از سوی دیگر می‌توان گفت که صبر حضرت یعقوب(ع) تنها بر فراغ یوسف نبود بلکه بر عدم اظهار خشم و ناراحتی به پسرانش نیز بود. حتی هنگامی که ایشان بنیامین را با خود به مصر بردند و به پدرشان خبر دادند که بنیامین دزدی کرده و در مصر زندانی شده است باز هم حضرت یعقوب(ع) همین جمله را تکرار می‌کند، ﴿بَل سَوَّلَتْ لَکُمْ اَنْفُسَکُمْ اَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِیلٌ...﴾ علت گفتن این جمله توسط یعقوب(ع) علم ایشان به دروغ بودن سخن پسرانش بود و البته این صبر یعقوب(ع)

سبب هدایت فرزندان شد و آیه ۹ سوره یوسف ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ تصریح می‌کند که این اعتراف موید نتیجه‌بخش بودن صبر زیبای یعقوب(ع) است.

نکته حائز اهمیت در این موضوع این است که بر اساس روایات، گریه ایشان در فراغ یوسف، به دلیل نگرانی از عدم هدایت یوسف در راه راست بود. فقال یوسف: یا أبت بکیت علیّ حتی ذهب بصرک؟ قال: نعم، قال: یا أبت حزنّت علیّ حتی انحنیت؟ قال: نعم، قال: یا أبت أما علمت أن القیامه تجمعنّا؟ قال: إنی خشیت أن یسلب دینک فلا نجمع. (طبرانی، ۲۰۰۸ م، جلد ۳، ص ۵۰۸)

۱-۱-۲- حضرت یعقوب(ع) در عهدین

از منظر تورات، اسحاق(ع) که جانشین ابراهیم(ع) بود، صاحب دو فرزند توأم شد. اولی را عیسو (پرمو) و دومی را یعقوب به معنای تعقیب کننده چون به دنبال عیسو بدنیآ آمد نامید. تورات معتقد است ابتدا قرار بود عیسو جانشین پدر شود، ولی همسر اسحاق با حيله‌ای یعقوب را به جای عیسو فرستاد و یعقوب(ع) عهد جانشینی را از پدر گرفت و پدر متوجه نشد. (پیدایش ۱: ۲۷) به بعد یعقوب(ع) با رفتاری بحث‌انگیز در مقام وارث عهد الهی در صحنه رویدادهای کتاب مقدس ظاهر می‌شود. یعقوب(ع) ملقب به اسرائیل بود. برخی می‌گویند اسرائیل یعنی کسی که بر خدا پیروز شد، اما ترجمه صحیح آن به عبری عبارت است از کسی که بر قهرمان پیروز شد یا کسی که همراه خدا می‌جنگد و علت آن، کشتی گرفتن یعقوب(ع) با الوهیم خدا است که به پیروزی یعقوب(ع) انجامید و خدا او را اسرائیل نامید. (پیدایش، ۳۲: ۲۴ - ۳۲، ۳۵: ۱۰؛ ایزیدور، ۱۳۸۷ش، ص ۸) البته با توجه به کتاب هوشع نبی فصل ۱۲ آیه ۴ و ۵ که در مورد همین واقعه در آیه ۴ کلمه الوهیم و در آیه ۵ کلمه مَلاخ به معنای فرشته را بکار می‌برد. الوهیم در این عبارات به معنای فرشته می‌باشد که طبق روایات یهود این فرشته، فرشته حامی برادر یعقوب(ع) است. (ر. ک: هوشع ۱۲: ۳ - ۴).

یعقوب(ع) دوازده فرزند داشت که بنیامین و یوسف از یک مادر بودند. به این دوازده نفر بنی اسرائیل و به فرزندان آنان اسباط بنی اسرائیل می‌گفتند. تمام داستان‌های مربوط به بنی اسرائیل به این دوازده سبط مربوط می‌شود. داستان خواب یوسف و حسادت برادرانش نسبت به او، طرح قتل یوسف، انداختن یوسف به چاه، نجات یوسف و عزیمتش به مصر، زندان و تعبیر خواب او، رسیدن او به مقام صدارت اعظم مصر، قحطی در کنعان، عزیمت برادران یوسف به مصر برای آذوقه، دعوت یوسف از برادران برای مسافرت به مصر و ورود بنی اسرائیل به مصر داستان‌هایی است که در سفر پیدایش تورات مطرح شده است. سفر پیدایش، با مرگ یوسف خاتمه می‌یابد.

شخصیت پردازی حضرت یعقوب(ع) در عهدین نیز بر اساس مؤلفه‌های گفت‌وگو، توصیف و رفتار بررسی و به تفصیل بدانها پرداخته می‌شود.

۱-۲-۱-۱- شخصیت پردازی حضرت یعقوب(ع) بر اساس گفت‌وگو

گفت‌وگو در داستان یعقوب(ع) در عهدین، شامل گفت‌وگو یعقوب(ع) با برادرش عیسو، گفت‌وگوی خدا با یعقوب(ع)، گفت‌وگوی یعقوب(ع) با لابان، گفت‌وگوی یعقوب(ع) با پسرانش و گفت‌وگوی یعقوب(ع) با همسرانش است. هر یک از این دیالوگ‌ها می‌تواند نمایانگر جنبه خاصی از شخصیت حضرت یعقوب(ع) باشد.

۱-۱-۲-۱-۱- گفت‌وگوی خدا با یعقوب(ع)

یعقوب(ع)، برای نخستین بار در بیت ئیل با پروردگار سخن می‌گوید. او در خواب پروردگار را در بالای نردبانی می‌بیند که فرشتگان از آن نردبان بالا و پایین می‌روند. پروردگار به یعقوب(ع) گفت: من خداوند، خدای ابراهیم و پدرت اسحاق هستم. و سپس در مورد برکت یافتن نسل اسحاق و بخشیدن آن زمین به او سخن می‌گوید. هر جا که بروی من با تو خواهم بود و از تو حمایت کرده، دوباره تو را به سلامت به این سرزمین باز خواهم آورد. یعقوب(ع)، از خواب بیدار شد و با ترس گفت: خداوند در این مکان حضور دارد! این چه جای ترسناکی است! (پیدایش، ۲۸: ۱۶ و ۱۷) این آیات نشان از ترس یعقوب(ع) از خدا و نیز خداپرست بودن ایشان دارد.

در آیات ۲۰ تا ۲۲ همین باب یعقوب(ع)، نذر می‌کند که اگر به سلامت به خانه پدری‌اش بازگردد و در این سفر خداوند از او محافظت نماید و خوراک و پوشاک به او بدهد آنگاه او را به خدایی بندگی خواهد کرد و در آن مکان عبادتگاهی می‌سازد و یک دهم هر چه که خدا به او می‌دهد را به خدا باز می‌گرداند (یعنی صدقه می‌دهد). نذر یعقوب(ع)، رفتار و عمل خوبی است اما این سخن او که آنگاه تو، خدای من خواهی بود. شرک آلود است یعنی اگر به من یاری نرسانی تو را عبادت نخواهم کرد و عشره به تو نخواهم داد! هنگامی که مدت زمان سفر یعقوب(ع)، به پایان رسید پروردگار به او دستور داد: به سرزمین پدرانت بازگرد و من با تو خواهم بود.

در باب ۳۲ حضرت یعقوب(ع)، هنگام مراجعت از برخورد برادرش عیسو می‌ترسد و چون زنان و کودکان ناتوان به همراه دارد دعا میکند: ای خدای جدم ابراهیم و ای خدای پدرم اسحاق، ... من لیاقت این همه لطف و محبت تو را ندارم، ... مرا از دست برادرم عیسو رهایی ده و ... (همان، ۳۲: ۹ تا ۱۲) در این آیات بار دیگر تأکید می‌شود از آنجا که یعقوب(ع) حق نخست‌زادگی و پیامبری را از برادرش ربوده لذا بعد از سال‌ها دوری، همچنان بر عاقبت کار خویش و واکنش احتمالی برادرش بیمناک است.

در آخرین آیاتی که از مناجات یعقوب با پروردگار آمده است، خدا به یعقوب(ع) می‌فرماید: حال برخیز و به بیت ئیل برو در آنجا ساکن شو و قربانگاهی بساز و آن خدایی را که وقتی از دست برادرت عیسو می‌گریختی بر تو ظاهر شد، عبادت نما. پس از نزول این آیه، یعقوب(ع) برای اولین بار همه بت‌هایی را که زنان او به همراه داشتند بعلاوه گوشواره‌ها ایشان را خاک کرد. یعنی تا این لحظه زنان او بت پرست بودند و یعقوب(ع) نیز از این کار نهی نمی‌کرد. هنگامی که یعقوب(ع) وارد بیت ئیل شد خداوند بار دیگر بر او ظاهر شده و او را برکت داد و به او فرمود: نام تو دیگر یعقوب نخواهد بود بلکه

نام تو اسرائیل است. من هستم خدای قادر مطلق. بارور و زیاد شو ... سپس در آخرین مکالمات، نام حضرت یعقوب(ع) تغییر کرد. هنگام رفتن به مصر نیز خداوند در رویا به یعقوب(ع) فرمود: از رفتن به مصر نترس! زیرا در آنجا ملت بزرگی پدید خواهد آمد اما نسل تو از آنجا به سرزمین خودت باز خواهند گشت. (کتاب پیدایش، ۴۶:۳) و این وحی پیشگویی خداوند است در تایید یعقوب(ع)، و جزایی است که برای او در ازدیاد نسلش و نیز امن نمودن سرزمین مصر برای او و فرزندان او قرار داده است.

۱-۱-۲-۱-۲- گفت‌وگوی یعقوب(ع) با عیسو

اولین گفت‌وگوی یعقوب(ع) و عیسو را در شکم مادر دانسته‌اند آنجا که ایندو بر سر نخست بیرون آمدن با یکدیگر نزاع داشتند و دومین گفت‌وگوی آنها وقتی است که یعقوب(ع) به پشوانه مادر نزد اسحاق می‌رود و به حيله، پیامبری را از آن خود می‌کند و عیسو بسبب آن برکتی که پدرش به یعقوب داده بود، بر او بغض ورزید؛ و عیسو در دل خود گفت: ایام نوحه‌گری برای پدرم نزدیک است، آنگاه برادر خود یعقوب(ع) را خواهم کشت. (سفر پیدایش باب ۲۷:۴۱) این داستان را تواریخ معتبری چون طبری و یعقوبی نیز ذکر کرده‌اند (طبری، ۳۰۳ق، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۲؛ یعقوبی، ۱۳۵۸ق، ج ۱، ص ۲۸-۲۹) اما مطلب مورد بحث اینجا است که گفت‌وگوی ایندو در شکم مادر با هیچ عقل سلیمی مطابقت ندارد و نمی‌تواند صحیح باشد. سخن عیسو خطاب به یعقوب(ع) نشان می‌دهد که یعقوب(ع) شخصی حيله‌گر است اما در کتب تاریخی و تورات آمده که اسحاق قصد داشت در حق عیسو دعای برکت کند و نه دعای پیامبری زیرا پیامبری را تنها خداوند به انسان اعطا می‌کند و نه کس دیگری. همچنین این داستان از این لحاظ که اسحاق پیامبر بوده و ارتکاب خطای به این روشنی که ولو در حالت نابینایی و پیری فرزندش را شناسد قابل قبول نیست. همچنین در داستان تورات آمده است ایشان سال‌ها بعد و در فلسطین به پیامبری برگزیده شدند لذا مبحث دزدیدن دعای پیامبری و حيله‌گری نمی‌تواند درست باشد. یهودیان به عیسو برادر حضرت یعقوب(ع) نگاه مثبت و خوبی ندارند و او را به عنوان کسی که می‌خواهد حق نبوت را از صاحب آن یعنی حضرت یعقوب(ع) بستاند معرفی می‌کنند. آنها همچنین در مورد یعقوب معتقدند او پیامبری را در قالب دعای برکت با حقه و فریب از پدرش حضرت اسحاق گرفت. اما چنانکه ذکر شد این شخصیت پردازی از یعقوب(ع) و عیسو که در تورات آمده نادرست می‌نماید.

در ادامه داستان آمده است بعد از اینکه یعقوب(ع) برکت را از پدر گرفت و سال‌ها در نزد دایی خود لابان خدمت کرد و دختران او را به زنی گرفت به نزد برادر برگشت. یعقوب(ع) به عیسو نامه می‌فرستد و می‌گوید: من الان دارای ثروت فراوان شده‌ام. این قاصدان را فرستادم تا تو را از آمدن خودم آگاه سازم. ای سرورم، امیدوارم مورد لطف تو قرار گیرم. (کتاب افرینش، باب ۳۲: ۵) یعقوب(ع) گله بزرگی از شتر و بز و گاو و ... را تهیه کرده و پیشاپیش برای برادرش می‌فرستد تا او را آرام کند. عیسو اما کینه‌ای دیگر در دل نداشت و دوان دوان به استقبال برادر شتافت و او را در آغوش گرفت و بوسید و هردو گریستند. حتی گله‌ای را که یعقوب(ع) پیشکش فرستاده بود قبول نکرد اما با اصرار یعقوب(ع) پذیرفت. (پیدایش، ۳۳: ۱ تا ۱۲) این نحوه سخن گفتن یعقوب(ع) ناشی از ترس و اضطراب است و محترمانه سخن می‌گوید چون

حق برادرش را در جوانی پایمال کرده است. (ساموئل شولتز، عهد عتیق سخن می‌گوید، ص ۲۹) البته شایان ذکر است که اینگونه شخصیت پردازی‌های تورات در صورتی قابل قبول است که اصل داستان مورد قبول باشد.

۱-۱-۲-۱-۳- گفت‌وگوی یعقوب(ع) با لابان

هنگامی که یعقوب(ع)، از بیم برادرش عیسو به نزد دایی خود لابان گریخت، او خواهرزاده‌اش را در آغوش گرفت، بوسید و به خانه خود آورد. لابان پس از شنیدن داستان از زبان یعقوب(ع) گفت: تو از گوشت و استخوان من هستی. (پیدایش، ۲۹:۱۴) لابان او را پناه داد و به او امنیت داد. بعد از یک‌ماه هم گفت که به تو دستمزد می‌دهم اما یعقوب(ع) گفت: اگر دخترت راحیل را به من بدهی هفت سال برایت کار می‌کنم. لابان قبول کرد و هنگامی که مدت قرارداد تمام شد یعقوب به او یادآوری کرد که موقع آن رسیده که راحیل را به من بدهی. اما لابان دختر بزرگتر خود را که چشمان ضعیفی داشت شب هنگام به او داد. یعقوب(ع) به لابان گفت: «این چه کاری بود که کردی؟ من هفت سال برای تو کار کردم که راحیل را به من بدهی. چرا فریب دادی؟ (پیدایش، ۲۹:۲۵) یعقوب را فریب داد تا هر دو دختر خود را به او بدهد و در عوض ۱۴ سال یعقوب(ع) برایش کار کرد. لابان در عهد قدیم انسانی دروغگو معرفی شده و در تلاش است تا از یعقوب(ع) به صورت رایگان استفاده کند زیرا از زمانی که یعقوب برای او کار می‌کرد اموال و گله‌هایش به وفور زیاد شدند.

اما در عوض یعقوب(ع) نیز بعد از ۱۴ سال شروع به دزدی مشروع از لابان کرده و مدت شش سال تمام حیوانات او را ذره ذره به گله خود اضافه می‌کند. یعقوب(ع) بعد از ۱۴ سال از لابان می‌خواهد که اجازه دهد او را ترک کرده به سرزمین پدری‌اش برود و از وی مزد زحمات و شبانی‌اش را می‌خواهد. آنها شرط می‌کنند هر چه گله مخطط و ابلق است از برای یعقوب(ع) باشد و یعقوب(ع) طی شش سال دیگری که نزد لابان می‌ماند با حيله‌گری کاری می‌کند که بره‌های جدید همه ابلق و مخطط باشند و هرچه بره ضیف بود از آن لابان شد. در اینجا بار دیگر صفت حيله‌گری و به نوعی دزدی مال غیر برای یعقوب متصور می‌شود. بیست سال پس از حضور یعقوب(ع) نزد لابان، وی به همراه همسران، فرزندان و گله خود، شبانه از نزد پدرزن فرار می‌کند، زیرا پسران لابان دریافته بودند که او چگونه ثروتمند شده است. لابان به تعقیب یعقوب(ع) می‌رود و او را می‌یابد. همان شب خدا در خواب بر لابان ظاهر شد و فرمود: مراقب باش حرفی به یعقوب نزنی. (همان، ۳۱:۲۴) سخن خداوند تأکیدی است بر اشتباه یعقوب(ع) اما نوعی مصونیت برای پیامبران را دربر دارد. بدین معنا که پیامبر هر کاری هم انجام دهد تحت حمایت خداوند است لابان به یعقوب(ع) می‌گوید: چرا مرا فریب دادی و دختران مرا برداشتی و رفتی؟ لاقل می‌گذاشتی نوه‌هایم را ببوسم و با آنها خداحافظی کنم! کار احمقانه‌ای کردی. قدرت آن را دارم که به تو صدمه بزنم ولی شب گذشته خدای پدرت به من گفت که به تو صدمه نرسانم. (همان، ۳۱: ۲۶ تا ۲۹) در این قسمت داستان گفت‌وگوهایی میان لابان و یعقوب(ع) شکل می‌گیرد که نشان از ظن بد لابان به یعقوب و همراهانش در خصوص دزدی بت‌های لابان دارد اما راحیل که بت‌های پدر را دزیده بود با حيله آنها را پنهان می‌کند و در نهایت لابان و یعقوب(ع) فاصلی میان خود قرار می‌دهند که از این به بعد دیگر با هم کاری نخواهند داشت. استفاده از دروغ و حيله برای یعقوب(ع) و حتی همسرش امری عادی بوده و ظاهراً خللی در پیامبری او ایجاد نمی‌کند.

۱-۱-۲-۱-۴- گفت‌وگوی یعقوب(ع) با همسرانش

در عهد عتیق آمده است که هنگامی که راحیل متوجه نازا بودن خود شد به خواهرش حسد برد و به یعقوب(ع) گفت: به من فرزندی بده وگرنه خواهم مرد. یعقوب(ع) خشمگین شد و گفت: مگر من خدا هستم که به تو فرزند بدهم؟ اوست که تو را نازا گردانیده است. (کتاب افرینش، ۳۰: ۲) خشمگین شدن یعقوب(ع) در برابر سوال همسرش نشان از کم ظرفیتی این پیامبر دارد و اینکه به جای دعا به درگاه خدا و امیدواری دادن به همسرش او را از خود اینگونه براند سزاوار یک مقام معنوی نیست. راحیل و لیه علیرغم خواهر بودن چون هر دو زن یعقوب(ع) شده بودند بسیار به یکدیگر حسادت می‌کردند. و ظاهراً یعقوب(ع) در ارتباط با همسرانش جز فرزند دار کردن آنها مسؤولیت دیگری نداشت و به نوبت هر یک از خواهران و نیز کنیزان آندو که خودشان را به همسری یعقوب(ع) در آورده بودند از او صاحب فرزند می‌شدند.

۱-۱-۲-۱-۵- گفت‌وگوی یعقوب(ع) با پسرانش

همانگونه که در باب ۳۱ کتاب آفرینش آمده است "شکیم"، پسر "حمور" پادشاه، "دینه" دختر یعقوب(ع) را بی عصمت کرد و هنگامی که حمور نزد یعقوب(ع) آمد تا دینه را برای پسرش خواستگاری کند یعقوب(ع) ساکت ماند تا پسرانش که گوسفندان را به چرا برده بودند برگردند. این حرکت یعقوب(ع) هم می‌تواند نشان از تأمل وی برای انتخاب راه چاره ای صحیح باشد و هم اینکه به نوعی ضعف او را می‌رساند. او که پیامبر خداست صبر می‌کند تا از پسرانش چاره جویی کند آن هم پسرانی که تا آن زمان اشتباهات فراوانی از آنها دیده بود. از پسران یعقوب(ع) بسیار با تعصب اما حيله گر و خونریز توصیف شده‌اند بطوریکه آنها در پاسخ به عمل شنيع "شکیم" با حيله‌ای تمام ذکور قوم او را ناتوان ساخته، همه آنها از جمله خود پادشاه و پسرش را از دم تیغ گذراندند، شهر را غارت کردند و زنان و بچه‌ها را به اسارت و کنیزی بردند. یعقوب(ع) به شمعون و لاوی دو پسری که این کارها را کرده بودند. گفت: اکنون تمام مردم این مرز و بوم با ما دشمن خواهند شد این چه کاری بود که کردید؟ اگر آنها بر سر ما بریزند، ما را نابود خواهند کرد. (همان، ۳۰: ۳۴) یعنی اینکه یعقوب(ع) همچنان شخصیتی ضعیف و ناتوان در تصمیم گیری است. این عمل پسران باعث شد یعقوب مجبور به کوچ از محل شده و با خانواده‌اش به بیت ئیل برود. در تورات و در روزهای پایانی عمر یعقوب(ع) وی همه پسرانش را جمع می‌کند و از آنان می‌خواهد تا گوش دهند آنچه را که در آینده برایشان رخ خواهد داد. یعقوب(ع) با علم خدایی که به نوعی تأکید همان صفت ذو علم بودنش است، آینده همه پسران را به همراه ویژگی‌های مثبت و منفی ایشان بازگو می‌کند و آنان را دعای برکت داده و وصیت می‌کند تا وی را در کنار اجدادش ابراهیم و اسحاق مدفون کنند.

۱-۱-۲-۲- شخصیت پردازی حضرت یعقوب(ع) در عهدین بر اساس رفتار

مهم‌ترین و اصلی‌ترین ویژگی یعقوب(ع) بخصوص در دوران جوانی حاکی از حيله‌گری وی و تلاش در تضییع حقوق دیگران بود. چنانچه این ویژگی از ابتدای داستان و پایمال کردن حق نخست‌زادگی برادرش عیسو و نیرنگی که بر پدرش اسحاق بست، نمود دارد. یعقوب حتی در معامله با دایی خود لابان نیز نیرنگ بسته و با حقه، هر روز گله خود را بیشتر و

قوی‌تر می‌کند. به این ترتیب او با استفاده از گله لابان، گله خودش را بزرگ می‌کرد. (همان، ۳۰: ۴۰) او همچنین حیوانات قوی را برای خود بر می‌داشت و حیوانات ضعیف را به لابان می‌داد.

در ادامه داستان و به هنگام فرار یعقوب(ع) و خانواده‌اش از نزد لابان، راحیل دختر لابان و همسر یعقوب بت‌های خاندان پدرش را دزدید و با خود برد. این امر نشان از بت پرستی لابان و دخترانش دارد. در حالی که بروز این رفتار ناپسند از همسر یعقوب(ع) که مادر یوسف، پیامبر بعدی بنی اسرائیل نیز است، شایسته نیست.

گشتی گرفتن یعقوب(ع) با خداوند نیز یکی از بزرگترین شبهات کتاب تورات است و اینکه او در این نبرد تن به تن بر خداوند (اولوهمیم) غالب می‌شود. خداوند به او گفت: پس از این نام تو دیگر یعقوب نخواهد بود، بلکه اسرائیل است زیرا نزد خدا و مردم مقاوم بوده و پیروز شده‌ای. اسرائیل: یعنی کسی که نزد خدا مقاوم است. (پیدایش، ۳۲: ۲۸) در اینجا باید گفت هر چند یهودیان دلایلی مطرح کرده‌اند مبنی بر اینکه اولوهمیم فرشته بوده و نه خدا، اما به دلیل تکرار این نام در چند جای دیگر به معنی خداوند و با توجه به متن آیه‌ی ۲۹ «و گفت: دیگر یعقوب نیستی بلکه اسرائیل هستی، چون با خداوند و با مردم مجاهده کردی و پیروز گشتی.» می‌توان گفت این انحراف که خداوند را مجسم می‌کنند، در عهدین وجود دارد. این آیه دلیل تغییر نام یعقوب(ع) را صراحتاً این می‌داند که چون حضرت یعقوب با خداوند (و مردم) گلاویز شد و بر آنان چیره گشت بدین نام خوانده شد. اسرائیل به معنی کسی است که با خداوند گلاویز شد.

خداوند در بین‌النهرین بر یعقوب(ع) ظاهر شد و یعقوب(ع) در آن مکان ستونی از سنگ بنا کرد و هدیه‌ی نوشیدنی برای خداوند بر آن ریخت و آن را با روغن زیتون تدهین کرد. این اعمال یعقوب(ع) بیشتر به بت پرستی شباهت دارد تا ساختن مسجد هر چند که او این مکان را نیز خانه خدا نامید یعنی او دو مکان با یک نام بنا کرد. یعقوب قبل از ساخت خانه خدا، تمام بت‌های راحیل و دیگر زنانش را در زیر یک درخت بلوط دفن کرد و دستور داد غسل کنند و لباس‌هایشان را عوض نمایند (همان، ۳۵: ۴) این رفتار تا حدودی نشان از خداپرستی او در اواخر عمر دارد و نوعی ارشاد و هدایت خانواده و قوم محسوب می‌شود. یعقوب بعد از گم شدن یوسف، جامه خود را پاره کرده و پلاس پوشید و روزهای زیادی برای پسرش ماتم گرفت.

۱-۲-۳- شخصیت پردازی حضرت یعقوب(ع) در عهدین بر اساس توصیف

در توصیف یعقوب(ع) در متون مقدس او را سومین پدر امت خداپرست بعد از نوح و ابراهیم می‌نامد. در عهد جدید نیز مواردی از توصیف و تعریف در مورد جایگاه حضرت یعقوب(ع) را می‌توان یافت. در رساله به عبرانیان، از ایمان برجسته‌ی یعقوب(ع)، سخن به میان آمده است: به ایمان، یعقوب در وقت مردن خود، هر یکی از پسران یوسف را برکت داد و بر سر عصای خود سجده کرد. (رساله به عبرانیان، ۱۱: ۲۱) همچنین در کلمات حضرت عیسی، از حضور یعقوب(ع) به همراه دیگر انبیا در ملکوت الهی خبر داده شده است. (لوقا، ۱۳: ۲۸) و به ایمان‌داران بشارت داده شده است که آنها در ملکوت آسمان، با ابراهیم و اسحاق و یعقوب، همنشین خواهند شد. (متی، ۸: ۱۱).

در مجموع آنچه از لابلای عهدین در توصیف حضرت یعقوب(ع) بر می آید ارایه شخصیتی متفاوت از آن چیزی است که شایسته پیامبری باشد. او گاهی ساکت و بی نظر در ماجرای دینا (دخترش) گاهی (در ماجرای برادر و دایی اش) گاهی خشمگین (در ماجرای دعوی میان همسرانش) و پدري تبعیض کار (در ماجرای پسرانش) است. جالب آنکه داستان مربوط به حضرت یوسف تا حد زیادی با آنچه در قرآن آمده مشابهت دارد و لذا از ذکر جزئیات آن اجتناب می شود.

نتیجه

اوصاف انبیاء در قرآن و عهدین یکسان مطرح نشده و ویژگی های پیامبران در کتب آسمانی به گونه های متفاوتی مطرح شده است. از جمله ویژگی های حضرت یعقوب در عهدین عبارتند از: داشتن مال و ثروت و فرزندان فراوان و برکت یافتن در طول حیات دنیایی است. ایشان به فکر هدایت هیچکس نبوده و تنها به دنبال کسب زمین های بیشتر و سلامتی و ثروت افزونتر بود و به همین علت است که مرتب از پروردگار طلب یاری می کند و برای او عبادتگاه می سازد و قربانی انجام می دهد و صدقه می دهد. اما قرآن کریم که برای عموم پیامبران عصمت و قداست خاصی قائل است، چنین ویژگی هایی را برای حضرت یعقوب مطرح فرموده است: شخصیتی هدایتگر و کاظم الغیظ است. حضرت یعقوب(ع)، دغدغه هدایت امت خود بخصوص فرزندان را داشتند بطوریکه گریه ایشان در فراغ یوسف، به دلیل نگرانی از عدم هدایت یوسف در راه راست بود. صبر و کظم غیظ ایشان در مواجهه با فرزندان و تلاش برای هدایت و تربیت همه فرزندان از رسالت های بزرگ حضرت یعقوب(ع)، بود که با ایمان آوردن فرزندان و تسلیم شدن در برابر پیامبر زمان خود یعنی حضرت یوسف و طلب استغفار از پدرشان به نتیجه رسید. ایشان در زمان مرگ خود مانند حضرت ابراهیم به پسرانش وصیت کرد که ایمان خود را تا آخرین لحظه حیات حفظ کنند و این بزرگترین آرزو و وصیت ایشان بود که نشان از هدف رسالت این پیامبر بزرگ دارد.

منابع

قرآن کریم

- ۱) ابنابویه، محمد بن علی، ۱۴۰۳ ق، الخصال، قم، جامعه مدرسین
- ۲) اشرفی، بتول و تاکی، گیتی، ۱۳۹۷ ش، الگوی شخصیت پردازی داستان‌های پیامبران الهی در قرآن کریم بر مبنای دیدگاه ریمون-کنان، فصلنامه پژوهش‌های ادبی-قرآنی، دوره ۶، شماره ۳
- ۳) اشکوری، محمد بن علی، ۱۳۷۳ ش، تفسیر شریف لاهیجی، تهران، دفتر نشر داد، چاپ نخست
- ۴) ایزیدور، ایستاین، ۱۳۸۷ ش، یهودیت: بررسی تاریخی، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران
- ۵) بحرانی، هاشم بن سلیمان، ۱۴۱۵ ق، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه البعثه، الطبعة الاولى
- ۶) ثعلبی، احمد بن محمد، ۱۴۲۲ ق، الکشف البیان المعروف تفسیر الثعلبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی
- ۷) حبیبی، علی اصغر و بهروزی، مجتبی و خلیفه، ابراهیم، ۱۳۹۰ ش، واکاوی مولفه‌های روایی داستان‌های قرآن کریم، پژوهش‌های میان رشته ای قرآن کریم، دوره ۲، شماره ۵، صفحه ۳۷ تا ۴۹
- ۸) حسنی واعظ، محمود بن محمد، ۱۳۸۱ ش، دقائق التأویل و حقائق التنزیل، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، چاپ نخست
- ۹) حویزی، عبدالعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ ق، تفسیر نور الثقلین، قم، اسماعیلیان، چاپ چهارم
- ۱۰) راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۶ ق، مفردات ألفاظ القرآن دمشق، دارالقلم
- ۱۱) ریمون کنان، شلومیت، ۱۳۸۷ ش، روایت داستانی (بوطیقای معاصر)، مترجم ابوالفضل حری، تهران، نیلوفر، چاپ اول
- ۱۲) زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ق، الکشاف، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ سوم
- ۱۳) صابونی، محمد علی، ۱۴۲۱ ق، صفوه التفاسیر، بیروت، دارالفکر، چاپ نخست
- ۱۴) طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۹۰ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم
- ۱۵) طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۷۴ ش، تفسیر المیزان، ترجمه: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم
- ۱۶) طبرانی، سلیمان بن احمد، ۱۴۱۲ ق، المعجم الکبیر، بیروت، داراحیاء التراث العربی،
- ۱۷) طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ ش، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم
- ۱۸) طبری، محمد بن جریر طبری، ۳۱۰ ق، تاریخ طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، ۱۳۵۲ ش، تهران، بنیاد فرهنگ، چاپ اول
- ۱۹) طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، جامع البیان، بیروت، دارالمعرفه، الطبعة الاولى
- ۲۰) طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث، چاپ نخست
- ۲۱) عبداللہیان، حمید، ۱۳۸۰ ش، (شیوه‌های شخصیت پردازی)، نشریه ادبیات داستانی، دوره دوم، شماره ۵۴، ص ۶۲-۷۰
- ۲۲) فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، التفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث، چاپ سوم
- ۲۳) فورستر، ای. ام، ۱۳۹۳ ش، جنبه‌های رمان، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، انتشارات نگاه
- ۲۴) قرایتی، محسن، ۱۳۷۴ ش، تفسیر نور، تهران، موسسه در راه حق، چاپ چهارم.
- ۲۵) کمالجو، مصطفی و شهابی، عاطفه، ۱۳۹۱ ش، قصه‌های قرآن از منظر شخصیت پردازی، فصلنامه قران و علوم بشری، دوره ۱، شماره ۱، مقاله ۶، ص ۱۵۳ تا ۱۶۸
- ۲۶) لوکاس ۱۳۲۳، ش، انجیل لوقا، ترجمه هزاره نو، ایلام، انتشارات ایلام
- ۲۷) متیو، ۱۳۱۱ ش، انجیل متی، تهران، انتشارات بایبل سوسائیتی، چاپ اول
- ۲۸) مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۱ ش، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ دهم

- ۲۹) میبدی، احمد بن محمد، ۱۳۷۱ش، کشف الاسرار و عدّه الابرار، تهران، امیر کبیر
- ۳۰) میبدی، احمد بن محمد، ۱۳۵۲ش، خلاصه تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید به فارسی از کشف الاسرار، تهران، اقبال، چاپ دوم
- ۳۱) هاکس، جیمز، ۱۳۷۷ش، قاموس کتاب مقدس، تهران، نشر اساطیر
- ۳۲) یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ۲۹۲ق، تاریخ یعقوبی، بیروت، بی نا



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی